

جمعه 2 شهریور 1397 - 12 ذی الحجه 1439 - 24 اگوست 2018

به مناسبت انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور سال 1360 و شهادت دو یار دیرین امام و انقلاب و دو اسوه علم و تقوا، شهید محمدعلی رجایی،

آغاز هفته دولت

به مناسبت انفجار دفتر نخست وزیری در هشتم شهریور سال 1360 و شهادت دو یار دیرین امام و انقلاب و دو اسوه علم و تقوا، شهید محمدعلی رجایی، رئیس جمهور و محمدجواد باهنر، نخست وزیر که نمونه‌ای از دولتمردان مردمی بودند و نیز به منظور آشنایی مردم با فعالیت‌ها و بیان اهداف و برنامه‌های آینده دولت، هفته‌ای به نام هفته دولت نام‌گذاری شده است که از دوم تا هشتم شهریور می‌باشد. علت نامگذاری چنین هفته‌ای این است که دولت شهید رجایی، نخستین دولت مکتبی بود که در آن دوره بحرانی حداکثر تلاش و کوشش خود را برای خدمت به اهداف مقدس انقلاب، صادقانه اعمال کرد تا آن جا که جان خویش را بر سر آن نهادند. ولادت حکیم سنایی غزنوی (473 ق)

12 ذی الحجه 473 - «حکیم ابوالمجد محدود بن آدم سنایی غزنوی» شاعر پرآوازه ایرانی در غزنین متولد شد. این استاد مسلم شعر فارسی در جوانی به سرودن شعر پرداخت و ابتدا رجال و بزرگان را مدح می گفت اما یکباره تحولی شگرف در او پدید آمد که راه خانه کعبه را در پیش گرفت و به حج رفت. سنایی در مکه قصیده‌ای در اشتیاق دیدار کعبه و مکه معظمه سرود و پس از بازگشت از مکه مدتی در بلخ و شهرهای دیگر به سر برد. آنچه از سفرهای سنایی باقیست اشعار و قصایدی است که او در خراسان و بلخ سروده؛ و به کارنامه بلخ مشهور است. سنایی بعد از اسکان مجدد در غزنین به اتمام مثنوی مشهورش «حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ» پرداخت. مجموعه «سِرُّ الْعِبَادِ إِلَى الْمَعَادِ» که بیانگر مهارت وی در سبک خراسانی است، مثنوی طریقُ التَّحْقِيقِ که بر وزن حدیقه است و سنایی آن را در سال 528 هجری قمری به پایان رسانده؛ «عقل نامه؛ عشق نامه و تَجَرِبَةُ الْعِلْمِ» از دیگر آثار ارزشمند این شاعر خوش قریحه ایرانی است. مرگ "لئو پوُلْد بیسمارک" صدراعظم پروس معروف به "صدر اعظم آهنین" (1898م)

پرنس اوتوفون ادوارد لئوپولد بیسمارک، در اول آوریل 1815م در خانواده‌ای قدیمی در پروس (آلمان) به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات خود، در 32 سالگی در پارلمان پروس به عنوان يك نماینده ضد سلطنتی شناخته شد. وی در سال 1859 به عنوان سفیر کبیر پروس به سن‌پترزبورگ در روسیه و سپس پاریس رفت و پس از آن برای احراز مقام وزارت امور خارجه و ریاست کابینه، به پروس فراخوانده شد. پس از مراجعت به پروس و به دست گرفتن قدرت توسط بیسمارک، وی به قصد تشکیل امپراتوری نیرومند آلمان، با اتریش جنگی به راه انداخت و کلیه امیرنشین‌های منطقه را با پروس متحد ساخت. بیسمارک در جنگ يك ساله 1870م بین فرانسه و آلمان، با قدرت کلام و نفوذ سخن خویش سربازان آلمانی را تشویق کرد و باعث پیروزی نهایی آلمان شد. بعد از این پیروزی، بیسمارک به عنوان صدر اعظم آلمان انتخاب گردید و در حدود دو دهه سال در این مقام از گردانندگان اصلی سیاست اروپا بود. او مردی متکبر و مستبد بود و به اکثریت و اقلیت پارلمانی و آزادی مطبوعات و دسته‌های سیاسی و حوزه‌های مذهبی، عقیده نداشت. بیسمارک حل و فصل قضایای سیاسی و رفع اختلافات و مشکلات را در میان خون و فولاد جستجو می‌کرد که به همین جهت، او را صدر اعظم پولادین یا آهنین نام نهاده‌اند. وی در سیاست داخلی، علاوه بر تدوین يك سلسله قوانین برای اداره امپراتوری وسیع آلمان که تمام اروپا را به وحشت انداخته بود، برای از میان بردن قدرت کاتولیک‌ها، احکامی سخت بر ضد آن‌ها صادر نمود، با این حال در این امر موفق نشد و به صلح با پاپ مجبور گردید. بیسمارک کارهای زیادی در زمینه آبادانی آلمان انجام داد که ملی کردن راه آهن، تشکیل ارتش نوین، تجدید نظر در قوانین، جلوگیری از تجمع سرمایه‌ها و مبارزه با کمپانی‌های عظیم سرمایه‌داری از آن جمله‌اند. بیسمارک در حدود 20 سال در مقام صدر اعظمی آلمان، این امپراتوری را اداره کرد و تحول عظیم اجتماعی در آلمان ایجاد نمود. اتوفون لئوپولد بیسمارک سرانجام در حالی که در اواخر عمر از کار برکنار شده بود، در 24

اوت 1898م در 83 سالگی درگذشت.
مرگ "فردریک نیچه" فیلسوف شهیر آلمانی و واضع نظریه ابرمرد (1900م)

فردریک ویلهلم نیچه، فیلسوف معروف آلمانی در 16 اکتبر 1844م در لایپزیک آلمان به دنیا آمد و از چهار سالگی به خواندن و نوشتن پرداخت. خانواده نیچه همه از کشیشان پروتستان بودند. با این حال، او از الهیات و مسیحیت رویگردان شد و وارد دانشگاه گردید. نیچه پس از چندی با فلسفه یونانی آشنایی یافت و در 24 سالگی به استادی دانشگاه بال برگزیده شد. وی روحی بسیار حساس و فکری متزلزل داشت و تنها اراده و غریزه را دارای اصالت می‌دانست. نیچه در جوانی با افراد سرشناسی دوستی و مراودت داشت اما پس از چندی از همه دوستان برید و در گوشه انزوا به ایجاد آثار و فلسفه ادبی خود پرداخت. نیچه در فلسفه پایه‌های تازه‌ای نهاد. او معتقد بود اخلاق معنا ندارد و هر کس، نوعی اخلاقیات را برای نجات و پیروزی خودش در این دنیا پیش می‌گیرد. در هر حال، همه، خود را می‌پرستند و این يك قانون طبیعی است. بنابراین بشر باید پرستش خویش را به اوج خود برساند. وی معتقد بود

که مردم دنیا دو دسته‌اند: یکی زبردستان و دیگر بالادستان و خواجهگان. اصالت و شرف متعلق به خواجهگان است و آن‌ها غایت وجودند و زیر دستان، ابزار و وسیله‌ای برای اجرای اغراض ایشان هستند. ترقی دنیا و بسط زندگی انسان، به وسیله بزرگان و خواجهگان و سرداران صورت می‌پذیرد که معدودند. نیکی و راستی و زیبایی، امور حقیقی و مطلق نیستند. آنچه حقیقت دارد این است که همه کس خواهان توانایی است و می‌خواهد زندگی خود را بالا ببرد. هم‌چنین با طرح نظریه آبرمرد، معتقد بود که غایت وجود، پیدایش مرد برتر یا ابرمرد است و ترتیب زندگانی و اصول اخلاقی باید چنان باشد که مرد برتر ظهور کند. نیچه بر این اعتقاد بود که تقدس و شفقت با روح مهاجم مرد برتر ناسازگار است و باید تا دیر نشده است، اندیشه دموکراسی را نابود ساخت. او توصیه می‌کرد که خطرناک باش و چنان زندگی کن که گویی در حال جنگ هستی. نیچه برای ایجاد یک مرد برتر عنوان می‌کرد که باید میلیون‌ها نفر از مردم پوشالی و ناتوان را نابود کرد تا یک ابرمرد به وجود آید. نیچه در افکار فلاسفه و صاحب نظران قرن بیستم، تاثیر و نفوذ فراوانی نهاد. میکروب مرگ‌آور فلسفه وی، به بسیاری از آبرمردهای کذایی قرن بیستم سرایت کرد و اندیشه‌های نژادپرستانه فراوانی را شکل داد، به طوری که بسیاری از دیکتاتورهای معاصر، حواریون نامقدس نیچه‌اند. نیچه دارای آثار مهم و متعددی می‌باشد از جمله کتاب چینی گفت زرتشت، که نیچه در آن اغراض و عقاید خویش را به صورت افسانه‌ای درآورده است که قهرمانش زرتشت است. رؤیای جنون‌آمیز نیچه، محصول مغزی بیمار بود چرا که خویشتن را حتی از مسیح(ع) نیز بزرگ‌تر می‌دانست و آثار خود را، بزرگ‌ترین موفقیت عالم ادب در تمام اعصار می‌پنداشت. ده سال آخر عمر نیچه در بیماری و بحران جسمی و روحی سپری شد تا این‌که در بیست و چهارم اوت 1900م در پنجاه و شش سالگی درگذشت.